

درس تفسیر آیت الله جوادی

96/08/07

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: تفسیر آیات 14 تا 23 سوره الرحمن

«خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ» (۱۴) وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ (۱۵) فَبَإَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۱۶) رَبِّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبِّ الْمَغْرِبَيْنِ (۱۷) فَبَإَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۱۸) مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ (۱۹) بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ (۲۰) فَبَإَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۱) يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ (۲۲) فَبَإَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۳)»

در ترمیم بحث‌های قبلی، اصرار قرآن کریم بر این است که کل چیزی که غیر خداست، مخلوق اوست و هیچ کدام از آنها سَمَتِ ربوبیت ندارند. گاهی تصریح می‌کند که اینها مخلوق‌اند؛ مثل اینکه فرمود: «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» [1] گاهی می‌فرماید اینها مربوب‌اند؛ مثل اینکه فرمود: «رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» [2] «رَبِّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبِّ الْمَغْرِبَيْنِ». برای اینکه عده‌ای ستاره، عده‌ای ماه، عده‌ای آفتاب، عده‌ای برخی از ستاره‌های معروف به نام «شعری»، اینها را می‌پرستیدند و قرآن کریم اصرار دارد که نام اینها را ببرد، می‌فرماید: «وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشَّعَرِ»؛ شعرای که شما می‌پرستید مربوب خداست، شمس و قمری که عده‌ای می‌پرستند مربوب خداست. گاهی از خلقت اینها، گاهی از مربوب بودن اینها، گاهی هم در حد نازل تر می‌فرماید همین آیه‌ای مبارکه‌ای که سجده واجب دارد می‌فرماید که شمس و قمر را عبادت نکنید کسی را بپرستید که شمس آفرین است، قمر آفرین است. چرا شمس را می‌پرستید؟ چرا شمس آفرین را نمی‌پرستید؟ چرا قمر را می‌پرستید؟ آن که گفت: «ای یار قمر بهتر یا آنکه قمر سازد» [3] از همین آیه گرفته است. اصرار قرآن کریم بر همین است که اینها مخلوق‌اند، مربوب‌اند و مسجود نیستند. گذشته از اینکه نظم را هم یادآور می‌شود.

مطلب دوم این است که اینکه در آن اوایل بحث یکی از «جَوَائِزِ الْكَلِمِ» [4] این شد که در «کان ناقصه» خدا هر چه آفرید زیبا آفرید، منظور زیبایی هنری و بصری و سمعی نیست، زیبایی حکمت نظری است؛ یعنی «أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» [5] که ناظر به «کان ناقصه» است، همان مطلبی را بیان می‌کند که موسای کلیم به فرعون فرمود: «رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» [6] هر چیزی را که خدا آفرید به بهترین وجه آفرید. پس این «أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ»، همان طوری که طاوس را مصداق می‌داند خرچنگ را هم مصداق می‌داند، چون حُسن بصری معیار نیست، حُسن بصیرتی معیار است؛ یعنی این موجود هر چه را که از نظر علمی لازم داشته باشد، خدا به او داده است. پس «أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» با «أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» کلیم حق یکی درمی‌آید؛ یعنی هر چه که یک پشه لازم داشت خدا به او داد. از این زیباتر ممکن نیست. پس زیبایی نظام خلقت زیبایی طاوس و تیهو و آهو و اینها نیست، زیبایی علمی و حکمی است.

مطلب دیگر درباره این میزان است، فرمود ما اصل میزان را که به معنی عدل است مقرر کردیم؛ هم در نظام دنیا هم در نظام آخرت؛ منتها «لکل شیءٍ میزان». شما ببینید وقتی که بخواهند نان و گوشت را بسنجند یک ترازو می‌خواهد یک طرفش سنگ است یک طرفش کالا. یک طرفش وزن است یک طرفش موزون؛ اما وقتی بخواهند اندیشه را بسنجند فکر

را بسنجند منطق را اختراع کردند به عنایت الهی که منطق «آلة قانونية تعصم مراعاتها الذهن»، اصلاً فنّ منطق را می‌گویند فنّ میزان. این فنّ منطق دو تا کفه دارد یک کفه‌اش به نام صغری یک کفه‌اش به نام کبری است. در کفه صغری هر چه گذاشتید کبری باید مطابق با آن باشد این دو تا کفه صغری و کبری مثل دو تا کفه ترازوی وزن و موزون اگر هماهنگ باشد نتیجه می‌دهند، اگر حد وسط تکرار نشود که نتیجه نمی‌دهند. تکرار حد وسط برای تعدیل آن اصغر و اکبر است. اگر حد وسط که میانجی بین اصغر و اکبر است یکسان بود؛ یعنی به همان اندازه که اصغر است اکبر شاملش می‌شود. این دو کفه این دو مقدمه مثل دو کفه ترازوست. در ادبیات این چنین است، در علوم دیگر هم این چنین است. در بحث‌های قضا و فقه و حقوق هم فرمود: «وَالْجُزُوحُ قِصَاصٌ» «النَّفْسُ بِالنَّفْسِ الْعَيْنُ بِالْعَيْنِ». فرمود: «فَمَنْ اغْتَدِي عَلَيْكُمْ

فَاغْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اغْتَدَى عَلَيْكُمْ» [7] به طور کلی هم می‌فرماید: «جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا» [8] اینها تفصیل «وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ» خواهد بود. منطق به یک نحو، ادبیات به یک نحو، فقه به یک نحو، اخلاق به یک نحو، حقوق به نحو دیگر. اینکه فرمود: «فَمَنْ اغْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاغْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اغْتَدَى عَلَيْكُمْ»؛ یعنی عدل. «جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا»؛ یعنی عدل. و اگر گفته شد: «بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» [9] معنایش این نیست که یک محکمه قضایی هست، یک نزاع حقوقی هست و عده‌ای با هم درگیر هستند و خدا عادلانه حکم می‌کند، بلکه خدا طرزی جهان را آفرید که کسی مزاحم کسی نیست. هر چه را که این شیء لازم داشت این شخص لازم داشت به او داد. نه اینکه خصومتی هست و خدا برای رفع خصومت میزان عدل دارد، «بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ». اگر چیزی کم داشته باشد چیزی زیاد داشته باشد، با هم هماهنگ نیست. نه اینکه نزاعی هست این دفع نزاع است نه رفع نزاع موجود، «بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ».

اگر فرمود: «أَلَا تَطْلُقُوا فِي الْمِيزَانِ». در مسائل اعتقادی و مانند آن که شد، می‌فرماید: «لَا تَقْلُقُوا فِي دِينِكُمْ»، این غلو همان طغیان در میزان اعتقاد است. در مسائل اعتقادی غلو نکنید، در مسائل عملی غلو نکنید، در مسائل اخلاقی و حقوقی غلو نکنید، «أَلَا تَطْلُقُوا فِي الْمِيزَانِ». ببینید چهار بار این نام مبارک را بُرد، سه بار به عنوان «المیزان»، یکبار به عنوان «الوزن». می‌توانست یکبار بگوید و سه بار را با ضمیر ارجاع بدهد! می‌شد. بفرماید «وَالسَّمَاءُ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ أَلَا تَطْلُقُوا فِيهِ»؛ اما «المیزان» را سه بار باید تکرار بکند، یکبار «الوزن» را تکرار بکند که عبارت از همان میزان است، چهار تا اسم ظاهر برای چیست؟ با اینکه یکبار اسم ظاهر و سه تا ضمیر کافی بود! برای اهمیت مسئله و اهتمام مسئله است که شما هیچ‌گاه از میزان تعدی نکنید و این منطق، میزان فکر است آن فقه، میزان عمل است آن حقوق، میزان رفتارهای حق‌الناسی و حق‌اللّهی نسبت به دیگران است.

مطلب دیگر این است که چون عقاید، اخلاق، حقوق، اعمال، اینها فرق می‌کنند، خوب‌ها را با میزان خاص، بد‌ها را با میزان مخصوص، درکات دوزخ را با میزان خاص، درجات بهشت را با میزان مخصوص می‌سنجند، در سوره مبارکه «انبیاء» به این صورت فرمود، آیه 47: «وَنَفَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ». این «موازين» جمع است با «الف و لام»، پس معلوم می‌شود که چندین میزان است. هر کدام را با میزان خاص خودشان می‌سنجند. درکات دوزخ را با میزان خاص خودشان می‌سنجند. اینکه در بخش‌هایی از سوره مبارکه «کهف» فرمود ما برای کافران میزانی قرار نمی‌دهیم: «فَلَا نُعِمْ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا» [10] چون آن در صورت میزان قسط و عدل بود که «مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ» [11] این کسی که «وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ نَبْأً مُنْثَوَرًا» [12] با دست خالی می‌آید، کالایی ندارد که ما بسنجیم. پس این چنین نیست که «فَلَا نُعِمْ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا»؛ یعنی اصلاً ما برای اینها میزان قرار ندهیم، این میزانی که کالای حق را با این میزان می‌سنجند ما برای او اقامه نمی‌کنیم؛ اما آن میزانی که کالاهای باطل و سیئات و امثال آن را توزین می‌کنند برای آنها می‌سنجیم که درکاتش

مشخص می‌شود.

بنابر این اینکه فرمود: «فَلَا تَقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا». با آنکه در سوره مبارکه «انبیاء» آیه 47 فرمود: «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ مِنْهَا». کاملاً هماهنگ است. پرسش: «قِسْطٌ» و عدل با هم فرق می‌کنند؟ پاسخ: بله، آن «قِسْطٌ»؛ یعنی جزء. سهم هر کسی را به او بدهند، می‌شود «قِسْطٌ»؛ اما عدل اعم از این است؛ یعنی توزیع کردن، تقسیم کردن بدون ترجیح احدی بر دیگری. «قِسْطٌ»؛ یعنی سهم؛ سهم هر کسی را بدهند این است، در برابر «قِسْطٌ»، «قِسْطٌ»؛ خوردن سهم دیگری است؛ لذا «وَأَمَّا الْفَاسِقُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا»؛ [13] اما «قِسْطٌ» سهم هر کسی را به او دادن است و عدل جامع بین همه این مطالب است.

غرض این است که اعتنای قرآن کریم و اهتمام قرآن کریم به میزان برای آن است که رفاه دنیا و آخرت در سایه عدل است؛ البته بالاتر از عدل، احسان است که در سوره مبارکه «نحل» فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» [14] قبلاً هم به عرض شما رسید که مرحوم صاحب جوهر در ردّ بعضی از اخباری‌ها که آنها تُندقلم بودند گاهی نسبت به مرحوم علامه حلی و بزرگان اصولی مثل صاحب حدائق و اینها تعبیرات ناصوابی داشتند، مرحوم صاحب جوهر در جوهر دارد که اگر نبود ذیل آیه سوره «نحل» ما هم می‌توانستیم دفاع بکنیم، چون در بخش پایانی سوره «نحل» دارد که «وَلَيْنَ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ». فرمود این ذیل آیه سوره «نحل» نمی‌گذارد که ما جواب این اخباری‌ها را بدهیم وگرنه ما می‌توانستیم که از علامه طرزی دفاع بکنیم که این اخباری طغیان قلم نداشته باشد؛ البته غرض این است که احسان بالاتر از عدل است که انسان از حق خودش می‌گذرد برای اینکه دیگری متنبّه تر بشود.

مطلب دیگر این است که ظلمی در عالم نیست مگر اینکه کسی خودش عمداً خودش را گرفتار محرومیت بکند. اگر درباره کافر بعضی از محاکم قضایی سوگند اینها را قبول نمی‌کنند یا شاهد اینها را قبول نمی‌کنند، چون مطابق با عدل نیست و اینها عمداً خودشان را فروختند و کم آوردند. این خسارت گرچه به صورت متعدی در سوره مبارکه «الرحمن» که محل بحث است قرائت شد و نازل شد، فرمود: «وَلَا تُخْسِرُوا الْبَيْزَانَ». لکن به صورت متعدی در همین ثلاثی مجردش در سوره مبارکه «انعام» به کار رفت، آیه بیست سوره مبارکه «انعام» این است که «الَّذِينَ آمَنَّا هُمْ الْكَتَابُ يَغْرُبُونَ كَمَا يَغْرُبُونَ أَنْبَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ». نه «أُخْسِرُوا»! اینجا باب افعال به کار رفته که متعدی است. آنجا ثلاثی مجرد به کار رفته است که آن هم متعدی است. فرمود خودشان را کم آوردند. این «خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ»؛ یعنی سرمایه را دادند و چیزی نگرفتند. یک وقت است انسان اخسار در ترازو دارد، یا وزنش بیشتر است یا موزونش بیشتر است تعادل نیست، این در مسائل اقتصادی خسارت می‌بیند مغبون می‌شود؛ البته ضررش هم به خودش برمی‌گردد. یک وقت است که در مسائل اعتقادی عمر فروشی می‌کند؛ یعنی عمر خود و حیات خود را می‌دهد و چیزی نمی‌گیرد. فرمود کافر: «خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ». نه «أُخْسِرُوا»؛ یعنی خودشان را دادند و چیزی نگرفتند. معامله با شیطان بدترین خسارت است، چون عوض و معوض هر دو را او می‌گیرد. معامله با خدا بهترین تجارت است: «عَلَّادُكُمْ عَلَيَّ تِجَارَةٌ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ» [15] چون عوض و معوض هر دو را به آدم می‌دهد. آدم با خدا بیع می‌کند، بیعت را بیعت گفتند؛ یعنی همین بیع! چرا «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ» [16] بعد فرمود: «فَاسْتَشِيرُوا»؟ برای اینکه او عوض و معوض هر دو را به آدم می‌دهد. اگر کسی جان را به او تقدیم بکند او چه کار می‌کند؟ این جان را می‌پروراند، کامل می‌کند، در تحت شعاع اولیای الهی قرار می‌دهد، تحویل آدم می‌دهد، این طور نیست که خودش بگیرد. اگر کسی - خدای ناکرده - با شیطان معامله کند او چه

می‌کند؟ این طور نیست که چیزی به آدم بدهد کمتر از آن ارزش! عوض و معوض هر دو را او می‌گیرد. او را آن طوری که در سوره مبارکه «اسراء» شیطان تهدید کرد گفت من سواری می‌خواهم: ﴿لَا أُخْذَنَّ ذُرِّيَّتَهُ﴾. [17] قبلاً هم این «إحتنک» به باب افتعال معنا شد. «إحتنک الفرس»؛ یعنی دهنه، افسار این اسب را گرفت. این سوارکارها چه کار می‌کنند؟ احتناک می‌کنند فرس را. حنک، تحت حنک، دهنه، افسار این اسب را گرفته و سواری می‌گیرند. گفت من چنین کاری را می‌خواهم بکنم: ﴿لَا أُخْذَنَّ ذُرِّيَّتَهُ﴾. این طور نیست که اگر کسی راه شیطننت را رفت شیطان او را رها کند، باید مرتب به او سواری بدهد؛ لذا ﴿خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ﴾. نه «خسروا اموالهم»! خودشان را باختند. یک وقت است که کسی تجارت می‌کند مال می‌بازد، یک وقت تجارت می‌کند خانه و زندگی خودش را می‌بازد، یک وقت تجارت می‌کند خودش را می‌بازد: ﴿خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ﴾. این عوض و معوض هر دو را او گرفته، بعد شده جزء «شیاطین الانس».

فرمود این اخسار در میزان کم‌کم به خسارت در جان منتهی می‌شود: ﴿لَا تُخْسِرُوا الْبَيْزَانَ﴾. تا مبادا به جایی برسید که ﴿خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ﴾. این می‌شود این! آن وقت اگر کسی با ذات اقدس الهی معامله کرد، آن را ولی خود قرار می‌دهد، خلیفه خود قرار می‌دهد و به او آزادی عطا می‌کند. این می‌شود انسانی که خدا فرمود: ﴿فَاسْتَشِيرُوا بِرَبِّكُمْ الَّذِي بِإِيعَازِهِ﴾. بنابراین اینها جزء «خَوَامِعِ الْكَلِمِ» هستند؛ آن آیاتی که مربوط به عدل در قضا، عدل در اقتصاد، عدل در اخلاق، عدل در داورها، عدل در دین: ﴿لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ﴾. همه و همه به منزله شرح این آیات است که ﴿وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْبَيْزَانَ﴾. آن وقت این ترازوها به آن صورت در می‌آیند؛ منتها ترازوی اندیشه یک کفه‌اش صغری است یک کفه‌اش کبری، آن سنگ وسط، حد وسط است که تعادل را برقرار می‌کند.

در این قسمت‌ها فرمود که ما انسان را به این صورت آفریدیم، اولش ﴿صَلِّالْكَافَّةَ﴾ بود که بحثش دیروز گذشت. ﴿وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ نَارٍ﴾ که باز هم بحثش اشاره شد. فرمود: ﴿رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ﴾. گاهی ذات اقدس الهی از مشرق و مغرب مفرد یاد می‌کند، گاهی تشبیه یاد می‌کند، گاهی جمع یاد می‌کند. در غالب این موارد مقابل دارد: ﴿رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ﴾. گاهی نظیر سوره مبارکه «صافات» بدون مقابل ذکر می‌کند، می‌فرماید: ﴿رَبُّ الْمَشَارِقِ﴾. [18] سخن از مغارب نیست، چون عالم هر لحظه مشرق

نیست. مغرب بودن یک امر عدمی و نسبی است. این زمین هر لحظه که دور شمس می‌گردد هر لحظه یک گوشه‌اش شمس است. آن جایی را که ترک کرده چون نیست، سایه است، ما از آن مغرب انتزاع می‌کنیم، وگرنه غروب که امر وجودی نیست. مغرب که جای خاصی نیست؛ لذا در سوره مبارکه «صافات» فرمود: ﴿رَبُّ الْمَشَارِقِ﴾. اصلاً ما مغرب نداریم در عالم. غروب یک امر عدمی است، مغرب یک امر عدمی است. زمین وقتی در این قسمت قرار گرفت روشن است، آن قسمت که نیست و تاریک است ما از آن نبود غروب را انتزاع می‌کنیم. نبود که امر وجودی نیست، غرب امر وجودی نیست مغرب امر وجودی نیست؛ لذا در سوره مبارکه «صافات» فرمود: ﴿رَبُّ

الْمَشَارِقِ﴾؛ ما مغرب نداریم در عالم. هر لحظه شروق است، هر لحظه اشراق است، هر لحظه نور است. آن‌جا که از فقدان شما غروب را انتزاع می‌کنید، آن یک امر عدمی است در حقیقت. اما این ﴿رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ﴾ گفتند مشرق اعتدالی و مغرب اعتدالی است. سالی دو بار شبانه‌روز تقریباً نزدیک هم می‌شوند. اینکه گفتند: «بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار» [19] هر دو دوازده ساعت می‌شوند. ببینید در پایان پاییز و اول زمستان که شب یلداست،

این طولانی‌ترین شب است. کم‌کم شب‌ها کوتاه می‌شود روزها بلند می‌شود، تا به اعتدال برسد. شب طولانی است یعنی چه؟ یعنی این قوس اللیل شده چهارده ساعت مثلاً در این منطقه‌های ما، این قوس النهار شده ده ساعت. آن قوس اللیل از دو طرف این روز را بیچاره کرده؛ هم زود غروب شده هم دیر صبح شده. قوس اللیل گرفته روز را. شب یلدا که گذشت کم‌کم قوس النهار دو طرف وارد حوزه شب می‌شوند؛ هم دیرتر غروب می‌شود،

هم زودتر صبح می‌شود. این قوس النهار از پایین، دو طرف حمله می‌کند به قوس اللیل، از تاریکی شب می‌کاهد می‌کاهد می‌کاهد تا اول فروردین که «بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار». مشابه این هم تا پایان خرداد این چنین خواهد بود. این می‌شود «زَبَّ الْمَشْرِقَيْنِ»؛ یعنی مشرق اعتدالی، «و زَبَّ الْمَغْرِبَيْنِ»، ما دو تا مشرق داریم و دو تا مغرب داریم در این دو فصل از سال که این هم برای تنظیم اقوات و روزی‌هاست.

عمده این تعبیر: «مَرْجُ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ» است. عبارتی از ابن عباس نقل شده است که منظور از این «بَحْرَيْنِ» وجود مبارک حضرت امیر، وجود مبارک حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیهما) هستند و حسنین هم لؤلؤ مرجانی هستند که از این دو بحر نشأت گرفتند. [20] این حرف را آلوسی در تفسیر خود نقل می‌کند می‌گوید که این سند معتبری ندارد. بعد می‌گوید نیازی به این حرف‌ها نیست حالا نگاه کنید ایشان در جلد چهاردهم صفحه 129 عبارتش این است، می‌گوید که «و من غریب التفسیر ما أخرجه ابن مردويه عن ابن عباس قال «مَرْجُ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ» وجود مبارک «علي و فاطمه علیهما السلام» «بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ» وجود مبارک پیغمبر است «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ» وجود مبارک حسنین (سلام الله علیهما) هستند. ایشان می‌گوید این حرف را امین‌الاسلام نقل کرد، «و الذي أراه أن هذا إن صحَّ» اگر درست باشد این جزء تأویلات است نه جزء تفسیر، بعد حرفش این است: «بل هو تأویلٌ كتأویل بعضیها لكثیر من الروایات» بعد حرف خود این آلوسی این است که «و كل من علي عليه السلام و فاطمه عليها السلام عندي أعظم من البحر المحيط»؛ ما عقیده‌مان درباره اینها این است، حالا شما دنبال لؤلؤ و مرجان می‌گردید؟ «و كل من علي و فاطمه علیهما السلام عندي أعظم من البحر المحيط علماً و فضلاً و كذا كل من الحسنین علیهما السلام أبهى و أبهج من اللؤلؤ و المرجان بمراتب جاوزت حدَّ الحسان» [21] اصلاً به حساب در نمی‌آید، ما عقیده‌مان درباره اینها این است.

اگر در علمای آنها چنین حرفی است، آن وقت جا برای وحدت اسلامی نیست؟ جا برای پرورش داعشی و سلفی و تکفیری هست؟ منتها خود ما قدری کوتاهی می‌کنیم. الان بارهاست که ما این جریان روز مباحله را عرض می‌کنیم، ما خیلی کوتاهی می‌کنیم. روز مباحله را ما باید مثل روز غدیر بحث بکنیم روایتش را مطرح بکنیم دلیلش را بگوییم. قبلاً اگر ما می‌شنیدیم «حَسَنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حَسَنٍ» [22] (سلام الله علیهما) می‌گفتیم: «حَسَنٌ مِنِّي». چون نوه حضرت است، «وَأَنَا مِنْ حَسَنٍ»، چون دین به وسیله عاشورا زنده شد. بعد وقتی که همه ما برخورد کردیم دیدیم این تعبیر درباره امام حسن هم هست، بعد همه ما برخورد کردیم دیدیم درباره حضرت امیر (سلام الله علیه) هم هست. راه قرآنی شفاف نداشتیم که بگوییم؛ اما وقتی آیه مباحله که همه ما در خدمت هستیم وقتی فرمود: «وَأَنْفُسًا وَأَنْفُسَكُمْ» [23] دیگر جا برای سؤال نمی‌ماند. «عَلَيَّْ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ عَلِيٍّ» [24] «حَسَنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ» [25] اگر این آیه صریحاً گفت اینها یک حقیقت‌اند، دیگر ما حرفی نداریم. این را ما باید بگوییم که آیه این را می‌گوید، «أَنْفُسًا» معنایش این است، اینها یک حقیقت‌اند. در اینها مردانی هم هستند مفسرانی هم هستند که عقیده‌شان این است آن وقت این برای، وسیله برای اختلاف و شمشیرکشی علیه یکدیگر نیست. البته آنهایی که راه را طی نمی‌کنند حساب خاص خودشان را دارند. اما وقتی می‌بینید این می‌گوید وجود مبارک حضرت امیر، وجود مبارک حضرت زهرا (سلام الله علیهما) پیش من از بحر محیط افضل و اعلم‌اند و حسنین (سلام الله علیهما) به مراتب از لؤلؤ و مرجان زیباتر هستند و ارزنده‌تر هستند شما چنین عقیده‌ای کمتر در بین علمای شیعه پیدا می‌کنید که این طور تصریح بکنند.

غرض این است که راه باز است برای اینکه ما با هم زندگی مسالمت‌آمیز داشته باشیم. آن اختلافات جزئی را کاملاً

-
- [1] [تغابن/سوره 64، آیه 3.](#)
 - [2] [اسراء/سوره 17، آیه 102.](#)
 - [3] [مولوی، غزلیات دیوان شمس، غزل شماره 628.](#)
 - [4] [النهاية في غريب الحديث و الأثر، ابن الاثير، ابوالسعادات، ج 1، ص 295.](#)
 - [5] [سجده/سوره 32، آیه 7.](#)
 - [6] [طه/سوره 20، آیه 50.](#)
 - [7] [بقره/سوره 2، آیه 194.](#)
 - [8] [شوری/سوره 42، آیه 40.](#)
 - [9] [عوالي اللئالي، محمدین علی بن ابراهیم ابن ابی جمهور الاحسانی، ج 4، ص 103.](#)
 - [10] [کھف/سوره 18، آیه 105.](#)
 - [11] [قارعه/سوره 101، آیه 6.](#)
 - [12] [فرقان/سوره 25، آیه 23.](#)
 - [13] [جن/سوره 72، آیه 15.](#)
 - [14] [نحل/سوره 16، آیه 90.](#)
 - [15] [صف/سوره 61، آیه 10.](#)
 - [16] [توبه/سوره 9، آیه 111.](#)
 - [17] [اسراء/سوره 17، آیه 62.](#)
 - [18] [صافات/سوره 37، آیه 5.](#)
 - [19] [گلستان سعدی، قصاید، قصیده 25.](#)
 - [20] [تفسیر فرات الکوفی، ابوالقاسم فرات بن ابراهیم بن فرات الکوفی، ص 460.](#)
 - [21] [تفسیر الالوسی روح المعانی، الالوسی، شهاب الدین، ج 14، ص 106.](#)
 - [22] [کامل الزیارت، ابن قولویه القمی، ص 52.](#)
 - [23] [آل عمران/سوره 3، آیه 61.](#)
 - [24] [بحار الأنوار-ط مؤسسه الوفاء، العلامة المجلسی، ج 38، ص 327.](#)
 - [25] [بحار الأنوار-ط مؤسسه الوفاء، العلامة المجلسی، ج 43، ص 306.](#)